

یادداشتی برای یک دوست درباره‌ی شعر «ماهی» شاملو ابوذر کریمی

ضمن سلام و تحیات

این شعر شعر مورد اتفاق اغلب صاحب‌نظران فارسی‌زبان است از حیث برجستگی میان شعرهای شاملو. چند نکته درباره‌ی آن:

یکی - یکی از دلایل اجماع این است که در عروض نیمایی است یعنی احتمالاً کسانی که ذائقه‌شان به توللی و سایه‌ی متأخر پا بدهد هم این شعر را خوش خواهند داشت هرچند که ذائقه‌شان با اغلب شعرهای شاملو ارتباطی برقرار نکند. این‌جا یک ادعای عجیب می‌خواهم طرح کنم و آن این‌که احتمالاً حتی حمیدی شیرازی هم - البته اگر نام شاعر را نمی‌دانست - با این شعر ارتباط برقرار می‌کرد. چون در صورتی که تقطیع سطرها را به نفع شکلی از تقطیع موسیقایی آشنا با ذهن مأنوس با وزن شعر فارسی برگردانیم به قوالب ابداعی عجیبی که حمیدی در «فنون شعر...» از آن‌ها نمونه می‌آورد بی‌شباهت نیست. (حمیدی در این قوالب تحت تأثیر شمس کسمایی و نوسرایان ماقبل نیما هم است.) وزن پایه مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن است یعنی مضارع مثنی‌اخر مکفوف محذوف. و در تقطیع موسیقایی پیشنهادی، سطرها از دو حال خارج نیستند یا بی‌کم‌وکاست بر همین وزن اند یا بر وزن مفعول فاعلن.

[مفعول فاعلن]

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مفعول فاعلن

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مفعول فاعلن

مفعول فاعلن

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مفعول فاعلن

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مفعول فاعلن

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مفعول فاعلن

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن]

دو - در نوشته‌های نیما این جنبه از سنت شعر فارسی کم‌تر صراحتاً نقد شده است که شعر فارسی کهن غالباً مضمون افسرده و انباشته از رنجی دارد. اما در مجموع با نگاه به نخستین نوسرایان شعر فارسی این را می‌توان دریافت که کم‌وبیش متوجه به این موضوع بوده‌اند و مثلاً سایه و کسرای به طریقی و شاملو به طریقی امید را به شعر فارسی سرازیر می‌کنند. (احتمالاً در میان سلسله‌جنبانان شعر نو تنها شاعری که تا پایان با سماجت مخصوصی بر طبل نومیدی می‌کوبد م. امید است.) در واقع غالب رویه‌های نوشتن شعر امیدوارانه و تلاش‌ها برای فاصله گرفتن

از سوژه‌ی مغموم و رنجور شعر کهن، ذیل نوعی ماتریالیسم و تقابل سیاسی قرار می‌گیرد. این رویه در شاملو هم صورت غالب دارد که در این شعر چنین نیست.

سه - داریوش آشوری جایی می‌گوید فرخزاد تنها شاعر معاصر است که ردپای تجربه‌های اگزیستانسیل را می‌توان در شعرهایش دید. در شاملو این شاید از معدود شعرهایی باشد که حاوی تجربه‌ی اگزیستانسیل است با این تفاوت که شعر فرخزاد به قول قدما درجه‌ی وقوعی بودنش بیش‌تر است و این‌جا از جنبه‌ی وقوعی فاصله‌ای دارد. حتماً به زبان‌های دیگر هم ترجمه شده است و از این حیث با خوانندگان غیرفارسی‌زبان هم همین ارتباط را برقرار می‌کند.

چهار - حال مکشی کنیم روی عبارت‌های وزنی کوتاه شعر یعنی سطرهایی که در سطر بندی وزنی ما بر وزن مفعول فاعلن هستند. وزن‌شناسی نیمایی به طریقی در گفت‌وگو با وزن‌شناسی قدمایی قرار می‌گیرد یعنی وزن‌های پایه‌ای که در عروض نیمایی استفاده می‌شوند طی قرن‌ها در حالت تساوی مصراع‌ها برای ذهن فارسی‌زبان آشنا شده است. یعنی وزن مفعول فاعلاتن مفاعیل فاعلن را به‌عنوان یک واحد وزنی می‌شناسیم چون که طی سالیان خواننده‌ایم که: ترسم که اشک در غم ما پرده در شود یا خواننده‌ایم که ساقی بیا که یار ز رخ پرده بر گرفت و نظایر این‌ها. به‌عبارتی ذهن ما طی قرون متمادی این وزن را مانند یک واحد درک می‌کند هرچند که ندانیم نامش چیست. مثل وقتی که اذان مؤذن‌زاده یا اذان آقایی را می‌شنود و با آن ارتباط برقرار می‌کند هرچند که نداند این دستگاه بیات ترک است. مفعول فاعلن در واقع مفعول فاعلا است یعنی ابتدای آن واحد وزنی که ما از پیش می‌شناسیم: مفعول فاعلا(ت مفاعیل فاعلن). حال چرا گوش ما از مفعول فاعلا انتظار مفعول فاعلاتن یا مفعول فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن یا هر وزن دیگری که با مفعول فاعلا آغاز شود ندارد؟ این قرارداد را وزن پایه‌ی شعر با ما می‌کند. یعنی برخلاف وزن سنتی که بر حسب یکی از مصاریع ما را در دکلماسیون سایر مصاریع راهنمایی می‌کند در شعر نیمایی نسبت خواننده با وزن در رفت‌وبرگشت عمودی میان سطرها صورت می‌پذیرد. (قاعده‌ی گشتالت هم این وجه دیالوجیک ارتباط میان اوزان نیمایی و اوزان سنتی را تأیید می‌کند). بنابراین خواه‌ناخواه مستقل از منظور و معنی، ذهن ما در ادامه‌ی مفعول فاعلا به عبارت موسیقایی تکمیلی نیاز دارد. حال وقتی عباراتی را که شاملو در سطرهای دارای وزن مفعول فاعلا قرار داده است نگاه کنیم متوجه می‌شویم به این که سطرهایی هستند که او در آن‌ها ما را متوجه به سطر بعدی می‌کند. این سطرها به صورت «من فکر می‌کنم» و «احساس می‌کنم» در شعر تکرار می‌شود. می‌ماند دو سطر دیگر که پایان عبارت معنایی هستند یعنی «می‌جوشد از یقین» و «می‌روید از زمین». در این‌جا به کمک قوافی، کارکرد موسیقایی دیگری از مفعول فاعلا گرفته می‌شود و آن پایان‌بندی وزن آشنا به ذهن ماست که وزن

پایه‌ی شعر قرار گرفته است. یعنی مفعول فاعلا در عین آن که شکل ناتمام آغاز عبارت وزنی است شکل ناتمام پایان عبارت وزنی هم است: فاعیل فاعلن. چنانچه بخواهیم به کمک مفعول فاعلا وزن را بیان کنیم می‌شود: مفعول فاعلا(ت م) - مفعول فاعلا. قافیه‌های زمین و یقین پایان بودن عبارت را مشخص می‌کند و به تعبیر نیما زنگ آخر مطلب است. اما شاملو با سطر کوتاه شعر را به پایان نمی‌برد و این هم قابل توجه است.

پنج - کارکرد قافیه نیز در این شعر در خور توجه است که البته مخصوص این شعر نیست و از سبک کلی شاملو در کاربرد قافیه تبعیت می‌کند. شاید از این حیث حتی بتوان شیوه‌ی کاربرد قافیه را در شعرهای نیمایی شاملو از شعر نیما هم متمایز دانست. قافیه‌ها به طرز نامحسوسی در شعر پراکنده شده‌اند به ترتیبی که از ترتیب مشخصی تبعیت نکنند. جایی دو بیت کاملاً کلاسیک با قوافی انتهای ابیات به کار رفته است اما در موارد دیگر قوافی از قاعده‌های متفاوت تبعیت می‌کنند. بر این مبنا قوافی در برجسته‌سازی و شکل دادن به انسجام و یکپارچگی اثر و آنچه براهنی آن را به عنوان فرم عینی به ما شناسانده است نقش دارند. (نیما می‌گفت قافیه وزن را "تنظیم" می‌دهد و بر مبنای همین ربط ارگانیکی که میان وزن و قافیه قایل بود می‌گفت قدما وزن و قافیه نمی‌دانستند.) در این میان شیوه‌ی سطر بندی و تقطیع سطرها به گم و گور شدن قوافی و لاجرم غافلگیرانگی سماعی و کم‌تر بصری آن‌ها کمک مضاعف می‌کند.

در توضیح قافیه‌ها در شعر «ماهی» شاملو:

من فکر می‌کنم
مرکز نوده قلب من
اینگونه
گرم و شریخ!

احساس می‌کنم
در بدترین دقایق این شام مرکزی
چندین هزار چشمه‌ی خورشید
در دلم
می‌جوشد از **یقین!**
احساس می‌کنم
در هر کنار و گوشه‌ی این شور و زاری با من
چندین هزار جنگل شاداب
ناگهان
می‌روید از **آزمین!**

□

آه ای یقین گه‌شده، ای ماهی گریز
در برکه‌های آینه لعل‌ده کوبه تو!
من آنکس صاف‌ام، اینکدا به بسحر عشق!
از برکه‌های آینه راهی به من **بجو!**

□

من فکر می‌کنم
مرکز نوده
دست من

این سان بزرگ و **شاد:**
کسری اگر بود قاعدتاً با شاد، جلت قاجی می‌ساخت اما شاد، شاد را رها می‌کند.

احساس می‌کنم
در چشم من
به آینه اشک شرح کون
خورشید بی غروب **سرموی کشد نفس!**

احساس می‌کنم
در هر زخم
به هر تپش قلب من
کنون
بیداریان **فاندمی می‌زند جرس!**
نفس و جرس باطل عمارت اند و فاعلاً در نفس برخورد ما قافیه‌ها را می‌نویسم اما در
دو قافیه‌ی قلب از آنجا تاخوس اند و یک مونس زین می‌سازند.

آمد نفس برهنه‌ام از در
چو روح آب

در سینه‌اش دو ماهی و در دستانش آینه
گیسوی همس او خرمبو، چون خرمه **به هم!**

من بانگ برکشیدم از آستان با من
آه ای یقین یافته، بارت **نسی نیم!**